

تاریخ ادبیات ایران

دفتر نهم: شرح حال شاعران و نویسندگان در
دوره رضا شاه



نگاهی نو به ادبیات در ایران (۹)

احمد شه وری

بنیاد تاریخ و فرهنگ ایران

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

روی جلد: نقاشی گل و مرغ رنگ و روغن، اثر حسن اسماعیل زاده، استاد بزرگ نقاشی قهوه خانه ای، مجموعه شخصی نویسنده

[illegible]

شناسنامه کتاب

تاریخ ادبیات ایران. دفتر نهم. شرح حال ناعران و نویسندگان

نام:

دوره رضا شاہ / احمد شاہ وری

تعداد صفحه

477

978-722-0-0-0.727-0.

شایک

اول

نوبتِ چاب

1597.

سال:

٢٠٠

شمارگان

حروف چینی و صفحہ آرایہ: احمد شہ وری

مئة لف

ناشر

تلفن ۸۸۸۵۱۵۴۲، فکس: ۸۸۸۹۳۱۲۷

بخش

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است.

۵۵۰۰۰ ریال

قیمت:

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	فهرست نام شاعران دوره رضا شاه حسب سال درگذشت
۷	فهرست نام شاعران دوره رضا شاه حسب الفبا
۹	پیشگفتار
۱۷	مقدمه
۲۵	رضا شاه و شروطیت
۴۵	تشکیل فرهنگستان زبان و ادب فارسی
۵۳	یکسان سازی فرهنگ و ناسیونالیسم ایرانی
۱۱۹	سرشت شعر در دوره رضا شاه
۱۳۱	سرگذشت شاعران پیرو سنت های سنتی
۲۶۱	در دوره رضا شاه بر اساس سال درگذشت
۲۷۷	سرگذشت شاعران شعر نو در دوره رضاشاه
۲۹۷	سرگذشت سایر شاعران پارسی کوی حوزه به زبان فارسی
۳۰۹	در دوره رضا شاه
۴۲۳	نثر نویسی در دوره رضا شاه
۴۳۱	نثر نویسان دوره رضا شاه حسب الفبا
۴۵۳	یادداشت ها
	منابع و مأخذ
	نویسنده کتاب

پیشگفتار

دوره حکومت رضا شاه بواقع از روز سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ آغاز می گردد با اعلامیه ای که در زیر آن نام رضا آمده بود؛ نامی که برای بسیاری از عوام و خواص آن روز سرد زمستانی نا آشنا بود. دولت انگلیس هم می دانست کسی او را نمی شناسد، ولی تردیدی در انتخاب او بخود راه نداده بود. سیاست انگلیس در آن زمان بر این مدار می چرخید که شخصی را از میان توده مردم برگزید و مقابل اشرف فاسد قاجار قرار داد. لرد کرزن آشکارا علیه این طبقه سخن می گفت زیرا رسوم مایع را گرفته بودند ولی نتوانسته بودند نیت او را که تحمیل قرار داد ۱۲۹۸/۱۹۰۱ مجلس ایران بود، برآورده سازند.

رضاخان از همان روز نخست با اعلامیه من حکم می کنم ماهیت مستبدانه خود را نشان داد. هر کسی که دوکلاس مشق سیاست کرده باشد از همان اعلامیه می فهمد که رضا مانند فردی قدرتمدار است. در کتاب حکومت پهلوی اول تا جایی که میسر بود راجع با زندگی رضاخان شاه نوشتم و دیگر در اینجا لزوم به تکرار نمی بینم. بهر حال آنچه از زندگی او می دانیم، او از کودکی با انواع حرمان ها بزرگ شد و بفول خوش زمانی که وارد قزاق خانه شد دیگران او را بر اسب می نشاندند زیرا آنقدر خوش اش کوچک بود که به اسب نمی رسید. در واقع او هرگز بچگی نکرده بود. از زمانی که خودش را یافته بود، چیزی و رای تحکم ناپذیری خود رای بد اخلاق و تند خوئی که مادرش را کتک می زد، نشنیده بود و جز آن زبان، زبان دیگری نمی دانست.

رضاخان پله های ترقی را یک یک طی کرده بود. برای این که بتواند افسر شود سواد آموخته بود و در هنگام افسری به مأموریت های متعدد رفته بود و در همه آنها بجز یک مورد که انگلیسی ها مسبب آن بودند رفق شده بود. روش کار جمعی را در ارتش فرا گرفته بود، با بسیاری از همقطاران دوستی و رفاقت داشت. در ده سال آخری که به ۱۲۹۹ ختم می شد، یعنی از زمان مهاجرت از دایخواهان به کرمانشاه و تشکیل دولت در تبعید نظام السلطنه مافی با بسیاری از شخصیت های موثر در انقلاب مشروطه آشنایی پیدا کرده بود. با بسیاری از خانواده های متنفذ دوستی بهم زده بود که مهمترین آنها فرمانفرما بود.

به هر حال در روز سوم اسفند ۱۲۹۹ اگرچه مردم عادی و بسیاری از افراد وارد در سیاست و حکومت او را نمی شناختند ولی از نظر این قلم او

بخوبی اجتماع دور و برش را می شناخت. هم سیاستمداران را می شناخت و هم مردم را. طرح نقشه و اجرای کودتا در یک ماه خلاصه شد. خوب یا بد، باید پذیرفت که ژنرال آبرون سایید در انتخاب رضاخان نهایت استادی را بکار گرفته بود. او با بصیرتی که داشته با یک نگاه و یک ورننداز او را انتخاب می کند و با دو جلسه صحبت به او نقشی را می دهد که کمتر کسی می توانست به آن خوبی از عهده ایفای آن برآید. بواقع شوخی نیست خاندانی را که ۱۳۰ سال در ایران ریشه دوانده بود و تعداد مدعیان حکومت و سلطنت آن الا ماشاءالله بود، بدون جنگ و خونریزی که سابقه تغییر همه دودمانهای سلطنتی ایران بوده، کنار گذاشت.

غرض این است که اگرچه رضاخان کم سواد بود، دانشگاه ندیده بود، و با چم و خم سیاست های استعمار تا بهمن ۱۲۹۹ آشنا نبود و از آن چیزی نمی دانست، بی نهایت قدر بود، خانواده ای نداشت که پشت او باشد، تنها با یکی دو گفتگو، اعتماد نمایده انگلیس را جلب می کند و خواست آنها را یعنی ایجاد یک ارتش منظم، یک حکومت مرکزی، سرکوب ساختن شورش های داخلی، برچیدن بساط خان و خان زار، خلع سلاح عشایر و غیره برآورده نماید.

اما این توفیق با چه قیمت حاصل شد؛ طبیعی است با استقرار یک دیکتاتوری نظامی تمام عیار. مجالس مشروطه جز مجلس اول که انتخابات آن صنفی بود و از هر یک از طبقات جامعه تعدادی از افراد که در مبارزات مشروطه خواهی دارای سابقه مبارزات بودند، دست چین و به مجلس راه یافته بودند و از سر وطن خواهی کار می کردند و جوانینی را انشا و بتصویب رساندند، بقیه خالی از باند بازی نبود. مجلس دوم به بعد فاقد وکلای دلسوزی بود که غم مردم را بشناسد و در پی درمان آن باشد. از آن مجلس که بایستی منشأ قانون و نظم خواهی مردم باشد، یعنی همان عدالتخانه ای که مردم در آرزویش بودند، پس از بمباران لیاخوف تعطیل شد.

مجلس دوم زمانی تشکیل شد که سپهدار تنکابنی از شمال و صمصام السلطنه از اصفهان به تهران حمله بردند و آن را سرو سامان دادند. این مجلس با مجلس اول بسیار متفاوت بود. این مجلس با اولتیماتوم روسیه بسته شد و سه سال بسته ماند تا اینکه در ۱۲۹۳ چند ماه مانده به جنگ جهانی اول روسها از ایران خارج شدند و مجلس سوم برای مدتی کوتاه فعال شد که ایران با شروع جنگ جهانی اول دوباره از شمال و غرب اشغال شد و مرکزیت دولت از میان رفت.

این وضعیت نشان دهنده این بود که مشروطیت ایران در واقع جز همان دو سال اول، عملاً در کشور حضور پر رنگی پیدا نکرد و حکومت مبتنی بر قانون ملکه مردم نشد؛ گرفتاریهایی که مردم ایران در طول سالهای ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۹ با آن دست بگریبان بود کم نبود؛ در طول این ۱۲ سال لحظه ای مملکت در آرامش نبود. و لذا اگر بگویم ظهور کسی که بتواند آرامشی برقرار کند، یک خواست همگانی بود، پُر بیراه نگفته ایم.

رضاخان با توجه به این خواست همگانی در جهت انتظام دادن به امور به هر علت وارد میدان شد و کسی نتوانست برای او جایگزینی در آن شرایط بیابد. شاه مملکت را به عاریت از وقوع کودتا می فرستد دنبال سفیر انگلیس تا نظر او را در مورد که تا چه استوار شود! بدبختی بیشتر از این می شود که شاه مملکتی برای آنکه در این برهه ایامی مانند یک کودتا از خود و واکنش نشان دهد اول از همه بفرستد دنبال سفیر یک دولت خارجی؟ که البته بلحاظ آنکه آن دولت خارجی مخارج دربار و شخص او را تأمین می کرد و او اجازه رفتن به اروپا را از سفیر آن دولت خارجی می گرفت. این دولت خارجی نام کوچه و خیابانهای شهر را انتخاب می کند، حق هم همین است که سفیرش با تأخیر عمدی چند ساعته به دیدار شاه بیاید و بعد هم با گفتن اینکه خطری متوجه سلطنت نیست از او بخواهد فرمان نخست وزیری کسی را صادر کند که تا چند ساعت پیش برای شاه شناخته شده نیست.

تحت این شرایط رضاخان سردار سپه می شود بررسی اقدامات او که بدقت در کتاب حکومت پهلوی اول این قلم آمده نشان دهنده منتهای تیز هوشی اوست منتها نه در جهت برقراری یک حکومت مردمی بلکه یک دیکتاتوری تک نفره؛ آنهم در مملکتی که تنها خاندان شاهی آن دوهزار ساله و دوله، ممالک و ملک و... دارد. شاهزاده فرمانفرما مالک یک هشتم کل کشور است و در آستینش صدها رضاخان دارد.

اگر نگویم این فطانت و زیرکی می خواهد که آدمی فاقد ریشه و نسب و پول و چه و کذا در یک چنین مملکتی بتواند همه مدعیان را ظرف سه سال و نیم مرعوب و پسر فرمانفرما، نصرت الدوله، که همین قزاق تا پیش از آن اسبهای او را تیمار می کرد، را به پادوی خود تبدیل کند تا برای او امضا جمع کند که با آن امضاها خاندان قاجار منقرض شود، و همان شاهزاده از عوامل اصلی تشکیل مجلس مؤسسانی شود که رضاخان را به سلطنت برساند، بی انصافی کرده ایم.

عجب است که این شخص بدروغ و یا براست خواستار جمهوری می شود و بسیاری از روشنفکران نظیر ملک الشعرا بهار که کتاب احزاب سیاسی او، انجیل بسیاری از سیاستمداران و سیاست بازان هفتاد سال اخیر است، با آن از در مخالفت بر می آید. تعدادی شاید آگاهانه و یا ناآگاهانه سنگ احمد شاه قاجار را به سینه می زدند، اما ملک اشعرا بهار که بدنبال استحکام پایه های سلطنت قاجار نبود. هرکسی که با نظام های حکومتی مختصر آشنایی داشته باشد می داند که در یک نظام جمهوری، البته غیر موروئی، به هر صورت با رفت آمدی تغییراتی ممکن است صورت گیرد ولی با نظام سلطنتی موروئی، امکان تغییر اساسی در کشور امکان پذیر نیست. با این حال تعدادی در مخالفت با جمهوری آن زمان حو را آشفته می سازند که طرف که می داند در هر شرایطی او حاکم خواهد بود، از ناچاری؟! قبول می کند که سلطان مطلق العنان ایران شود.

با این توصیف رضاخان به پادشاهی می رسد، آنهم از نوع خونتا / جونتا / نظامی آن با هدف نو سازی کشور.

در این نوع نظام ها اول چیزی که قربانی می شود آزادی مطبوعات است و در این راه رضا شاه سحر را گنبد را نکرد. تمام روزنامه های مستقل را بست و تمام قلمها را یک یک بست. هیچ قلمی از سال ۱۳۰۵ نگردید مگر در جهت ستایش از رضاخان و کارهایش.

طبیعی است که در این گونه رژیم ها حزبهای سیاسی هم جایی برای فعالیت ندارند. در مجلس اول دو حزب به تقلید از نظامهای دو حزبی خارجی در ایران تشکیل شد که عمرشان با پایان گرفتن مجلس دوم، پایان گرفت. باعث تأسف بسیار است که در آن زمان افراد بسیاری بودند که هنوز مشروطیت و آن تلاش و اهتمامی را که برای برپایی آن شد بیاد داشتند و با جرات به اطاعت از رژیمی از بدترین نوع رژیمهای حکومتی دادند و در این رژیم وزیر و وکیل بی خاصیت شدند و بدین ترتیب انقلاب و یا نهضت و یا حرکت مشروطه که برای استقرار نظامی منتخب مردم و برقراری حاکمیت مردم بود به ارزانترین قیمت وجه المصالحه برقراری یک رژیم نظامی تک نفره شد.

در سال ۱۳۱۳ جشنی با شکوه برای هزاره فردوسی در مملکت براه انداختند و صدها خطیب هم در آن راجع به فردوسی سخنرانی کردند ولی یکی نپرسید خوب فردوسی و سعدی و حافظ زمان شما کجا هستند؟ چرا در این

کشور امروز شاعری یافت نمی‌شود؟ موضوع این کتاب، بررسی ماهیت شعر دوره بیست ساله رضا شاه است که متأسفانه بایستی به آن نمره ردی داد.

در یک محیط مختنق، در یک فضای خشن پلیسی و در شرایطی که هیچکس از فردای خویش ایمن نیست، گفتن کمترین حرف و حدیثی در باره شاه و اقدامات او سبب سر به نیستی است، چه کسی ذوق برای شاعری دارد و چه کسی شوق برای شنیدن شعر؟ محیط سرد و سخت و وحشت آفرین است، امروز میراث عشقی است که هدف گلوله تروریست های نظمیه رضاخانی است و فردا بیت فرخی یزدی است. و در این فضا هر شاعر و هر نویسنده ای نجوا می‌کند. یا اگر، انشاالله مسعود دل و جرئت داشته باشد می‌نویسد که: «من گر تار خراهم شد، مرا به بدترین وضعی خواهند کشت، مرا به فجیع ترین حالت زیر کفش خواهند کرد...»^۱

چرا؟ چون از محرومیت، خردم و غم بندی هایم در زندانی بزرگ بوسعت ایران سخن گفته ام.

رژیم تک نفره رضاخانی، مشکلات فراوانی برای مردم ایران آفرید. البته هنوز هم عده ای مخالف یک چنین برداشتی هستند و او را می‌ستایند که امنیتی گورستانی بر کشور حکمفرما ساخت و در عوض ۱۰۰ دستگاه ساختمان نظیر ساختمان دادگستری و ۱۳۰۰ کیلومتر راه آهن و شاید حدود ۴۰۰۰ کیلومتر راه آسفالت به دو و سه و چهارم راه شوسه در ایران ساخت. یک نیروی دریایی بنا گذاشت که بخاطر این مبالغه‌ای فرمانده اش ظرف چند ساعت نابود شد، ارتشی ۱۲۰ هزار نفری درست کرد که ساعتی در برابر قوای متجاوز روس و انگلیس دوام نیاورد و...

و در مقابل دریغ از افزودن برگی بر گنجینه شعر و ادب ایران در طول بیست سال. در صفحات بعدی شما خواننده با حاصل بیست سال کشتن فرهنگی تقریباً بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون ایرانی آشنا خواهید شد.

دریک جمع بندی کلی باتوجه به چند خصوصیت اصلی رژیم حکومتی رضا شاه از جمله:

۱- تفاوت اساسی رفتار و سکنات او در آغاز کودتا با رفتار و سلوک او پس از تحکیم مبانی قدرت که بارزترین آنها عبارتند از:

۱ - محمد مسعود. گل هایی که در جهنم می‌روید. ۱۳۱۷.

- تظاهر به مسلمان بودن و حرکاتی که از او در ماههای عزاداری در محرم و صفر سر می زد از قبیل راه انداختن دستجات سینه زنی و زنجیر زنی و خاک و گل مالیدن بر سر و غیره، با آنچه بعد ها از او در دوران سلطنت اش از آغاز سال ۱۳۰۶ به بعد دیده شد، البته باید گفت کسانی که او را می شناختند می دانستند که این اعمال جز ریا چیز دیگری نیست. کسانی که او را در سنگلج می شناختند از عرق خوری ها و قمه کشی ها و عریده کشی های او مطلع بودند ولی طبعاً توده مردم پس از این که او بعنوان عامل شماره یک کودتا مطرح شد، جالب است که خود نیز بدان اعتراف کرد، درباره سابقه شرارت های او چیزی نمی دانند.

- محاذیه کار ارتش در آغاز کار و تبدیل شدن به یک فرد انقلابی که خواستار دگرگونی در همه نهضات ظرف مدتی محدود و بدون فراهم کردن زمینه های لازم بود. از جمله متد "اشکل کردن لباس مردان. لباس مردان ایرانی در زمان او چیزی شبیه به لباس خرافاتیهای سده های پیش بود. بعلاوه هر کسی لباس سنتی خود را می پوشید. افراد که امروز هم چنین می کنند، در آن زمان لباس خاص خود را می پوشیدند و آنها بهم چنین و عرب های خوزستان هم لباس خاص خود را در بر می کردند و همینطور بودند سایر قبایل و عشایر. یک دست کردن لباس، در یک چنین جامعه ای، نیاز به زمینه سازیهای لازم داشت که رضا شاه بدان توجه ننمود.

- تکیه بیش از اندازه به ارتش بعنوان تکیه کار قدرت خود. تنها نقش ارتش ایران حفظ قدرت رضا شاه بود و در این تردیدی نیست و این ارتش به تنهایی ۴۵ درصد بودجه کشور می بلعید. نقش ارتش بعد از سال ۱۳۰۷ که تقریباً تمام قیامها و شورشهای محلی سرکوب شده بود و در منطقه هم دشمن خارجی ایران را تهدید نمی کرد، می توانست کم رنگ تر شود ولی رضا شاه این کار را نکرد و ارتش وسیله ای شد برای سرکوب و تداوم نظام دیکتاتوری او.

- در ایران اگرچه از سال ۱۹۳۵ به بعد تحت تاثیر نزدیکی زیاد رضا شاه به هیتلر و دستگاه فاشیستی او، نمونه هایی از یهودی ستیزی دیده شد، اما این جریان در اساس نمود نداشت و در واقع دین ستیزی رضا شاه که در مخالفت با روحانیون، منهای مجتهدان بزرگ، خلاصه می شد، وسیله ای بود برای خالی کردن عقده ها؛ نقشی که یهودیان در رژیم نازیسم ایفا می کردند.

- تبلیغات پر هیاهو در مورد ملی گرایی که صرفاً تبلیغات بود. زیرا در اساس ملی گرایی در یک رژیم توتالیتئر تک نفره معنا پیدا نمی کند. ملی گرایی در بعد

مثبت آن به نوع دوستی و نوع پروری تعبیر می گردد و از اسباب اصلی دموکراسی است. آنچه در رژیمهای فاشیستی و شبه فاشیستی بعنوان ملی گرایی تبلیغ می شود یک ملی گرایی منفی است که با هر آنچه در دیگران است مخالف و معاند است و تنها آنچه که به خودش تعلق دارد از نظرش محترم و مقدس است و در نظر رضا شاه سابقه تمدنی ایران که فی الواقع مربوط به یک نژاد خاص نبود بلکه مربوط می شد به تمام اقوامی که در امپراتوری ایران باستان می زیستند منحصراً به گروه خاصی که از نظر او ایرانی می بودند. خود او، گر این که بشهادت نسبی که برای او نوشته شده ایرانی نبود بلکه اجدادش از قفقاز و غرب آسیا بودند که به ایران مهاجرت کرده بودند، همانند هیتلر که در اساس آلمانی نبود، و اتریشی بود و سنگ آلمانی و نژاد آریایی را بسینه می زد، سنت ایرانی و ایرانیته را بسینه می زد. او در این زمینه بخصوص با زردشتیان برخورد می کرد و آنها را گرامی می داشت و دینشان را دین پاک و خوب می شمرد، بدون آنکه سرچشمه کند که با بیشترین احتمال زردشت در هزاره یکم پیش از میلاد حضور داشته باشد حال آنکه سابقه تمدنی ایران به هزاره دوازدهم پیش از میلاد می رسد و به شهادت شاهنامه که کتابی مستند است پیش از آمدن زردشت، ایرانیان خدای واحد نادیده را می پرستیدند؛ نه بت پست بودند و نه طبیعت پرست. ضمن این که دین زردشت در زمان او حداکثر ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار پیرو در جهان داشته و امروز قدری پیش از ۵۰ هزار نفر دارد؛ یعنی این که چون زردشتیان بر خلاف دیگر ادیان از هر طبعی به بعد دیگر، به تجویز موبدان، اجازه نداده اند که کسی وارد مذهب شاه شود، در حال انقراض هستند. و در کل امروزه وجهی برای بالندگی ندارند و اکثر امتلا به انواع بیماریهای خونی و ژنتیک هستند.

- رضا شاه همانند هیتلر و موسولینی شدیداً ضد کمونیست بود و این آنکه در کشورهای اروپایی که کمونیست ستیز بودند، حزب سوسیالیست و کمونیست فعال بود، ولی به قدرت دست نمی یافت. زیرا کمونیستها در واقع هیچ چیز مترقیانه نداشتند. تنها کشور کمونیستی عصر رضا شاه، در بدبختی و نکبت غرق بود. تنها رؤسای حزب بودند که از امکانات برخوردار بودند و این مقامات را تنها در سایه آدمکشی و ترور و ایجاد خفقان کسب می کردند. بعدها نویسندگانی مانند جیلان و پاسترناک پرده کریه ریا و دروغ را در جامعه سوسیالیستی به همه نشان دادند. البته از جمله وظایفی که آبرون سایید بر رضا شاه بار کرده بود مخالفت با نفوذ یافتن انقلابیون بلشویک در ایران بود و بخشی

از ضدیت او با این مرام از وابستگی اش به انگلیس نشئت می گرفت بعد ها هم که تحت تأثیر هیتلر قرار گرفتف کمونیسم و سوسیالیسم ستیزی او اوج گرفت. با این مؤلفه ها می توان رژیم حکومتی رضا شاه را با قدری ارفاق یک حکومت شبه فاشیستی خواند و تنها در این حد انتظار رشد و بالندگی فرهنگ را در زمان او داشت. تعداد فرهیختگان زمان او انگشت شمارند و بندرت در میان آنها کسی یافت می شود که او را بطور کامل تأیید کرده باشد، استاد بور داود در این زمینه، عمدتاً به سبب تنفر او از زمامداران قاجار، استثنا است. منت این است که در یک چنین رژیمهایی هیچ کس از گزند حکومت و گزند های آن در امان نیست. این ادبیات از شادروان احمد بهمنیار، گرچه در سال ۱۲۹۵ و در آخرین سال های سلطنت منحوس دودمان قاجاریه سروده شده اما بخوبی وصف حال ساعران و نویسندگان دوره رضا شاه است:

مرام این نرسد ازین زندگانی

که در وی ندیدم دمی شادمانی

چه شادی توان بدست در آن حیاتی

که بر جان کند بار ننگش گرانی

حیاتی سراسر هم رنج و اندوه

محیطش محاط هوای و نوانی

من ای زندگانی بستم از مودم

که آن جز رهرچه بدتر همانی

حکیم از گلستان دنیا نچیند

بجز خار بدرد ز نامهربانی

هنرمندی سیم و زر گر به دانش

شود این سینا و بوعلی بانی

گریزند از او خلق زانسان که شیطان

گریزد همی ز آیه های قرآنی

چه آسایشی خیزد از مرز و بومی

که جلاد بر وی کند مرزبانی